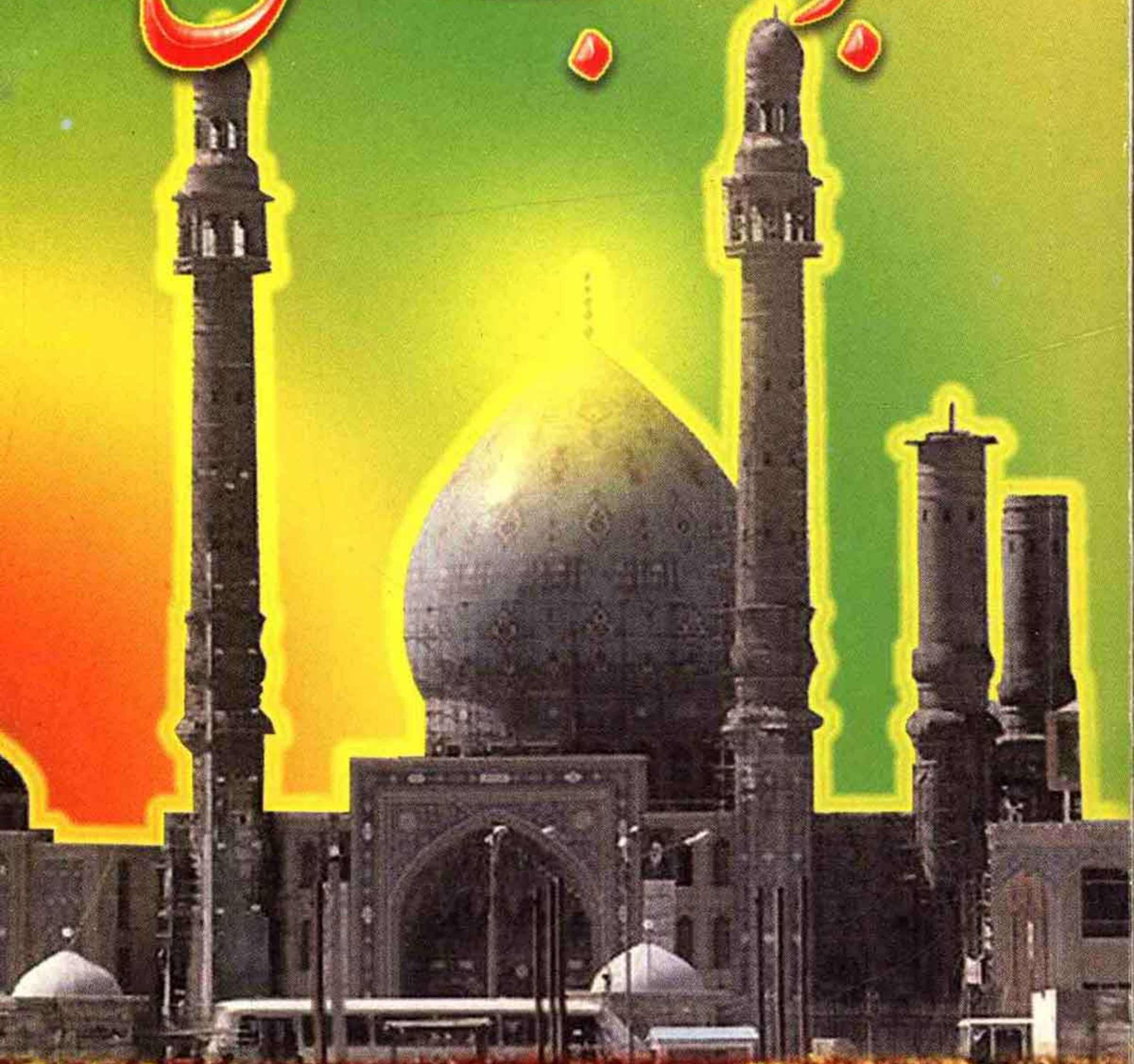


محرم و اسد اللہ



استاد اسد اللہ داستانی بنیسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محبوب دل‌ها

سراینده:

استاد اسدالله داستانی بنیسی

ویراستار:

اسماعیل داستانی



انتشارات علامه بنیسی

قم، ۱۳۸۰



انتشارات علامه بنیسی

نام کتاب: محبوب دلها
سراینده: استاد اسدالله داستانی بنیسی
ویراستار: اسماعیل داستانی
چاپ: نخست، ۱۳۸۰، باقری
صفحه و قطع: ۹۶ صفحه جیبی
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۶۳۴۰ - ۵۲ - ۰

ISBN 964 - 6340 - 52 - 0

قم، خیابان شهدا (صفاقیه)، انتهای کوچه ۲۶، کوچه صفا، پلاک ۷

تلفن: ۷۷۳۶۷۶۷، ۲۹۱۲۲۹۵، ۰۹۱۱۲۵۲۱۱۸۷

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

تقدیم به:

حضرت مهدی علیہ السلام

محبوب دل‌ها

فهرست اشعار

۹ رهبر دین
۱۲ دنیای احسان
۱۵ جلوۀ عرفان
۱۷ یوسف کنعان
۲۰ درهای رحمت
۲۲ شادی قرآن
۲۴ پادشاه خوبان
۲۷ مشتاق دیدار
۲۹ امام مهربان
۳۱ مسیحانفس
۳۳ کشتی نجات
۳۵ آفتاب هستی
۳۷ عطر نوپهار
۳۹ گل خوشبو
۴۱ مهدی موعود
۴۳ اکسیر بینایی

۴۵	سفرۃ دل
۴۸	آستان یار
۵۰	سلیمان زمان
۵۲	یاور مستضعفین
۵۴	گاہِ ظہور
۵۷	سلیمان زمان
۵۹	حضور حضرت مہدی
۶۱	زینت عرش
۶۳	اشک شوق
۶۵	نور خدا
۶۷	نور آسمانی
۶۹	شکوفایی گلہا
۷۱	منظر زیبا
۷۳	باغبان دین
۷۵	پادشاہ عادل
۷۸	حجت یکتا
۸۰	معدنِ مہر
۸۷	چشمۃ آب حیات
۸۹	نسل احمد
۹۱	آفتاب دادگر
۹۴	پور نبی

■ رهبر دین

مژده - یاران! - که بهار آمده است
نوبت دیدن یار آمده است

گفت بر گوش دلم دوش سروش:
«خیزگان طرفه‌نگار آمده است»

دیده روشن‌بکن از سیمایش
آن مه مه‌ر عذار آمده است»

نخل امید رسولان خدا
شکر لله که بهار آمده است



دستگیر همه مظلومان
«مهدی» ظلم شکار آمده است

گل گلخانه زهرا و علی
نیمه شب بهر قرار آمده است

گل خوشرنگ امامت روید
شیعه را حصن و شعار آمده است

نیمه‌ای می‌گذرد از شعبان
رهبر دین و دیار آمده است

آن که پیغمبر ما داده نوید
دلبر پاک تبار آمده است

می‌شکوفد گل «نرگس» امشب
غنچه او به کنار آمده است

غایب است ارچه ز چشمانم، لیک
شوق را قافله‌دار آمده است



سرو رقصد که گه خوشدلی است
غنچه خندد که نگار آمده است

مژده «آمده حق، باطل رفت»
زیمین و زیسار آمده است

از سر مهر، «بنیسی» گوید:
«در خزان بین که بهار آمده است»



■ دنیای احسان

دنیای ما زیبا شد
دل‌های ما شیدا شد
چشمان ما بینا شد
روشن همه دنیا شد

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!



حجّت یزدان آمد
جلوه قرآن آمد
مَظْهَر ايمان آمد
ناسخ ادیان آمد

نسیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

هر جا شده درخشان
شیعه، شاد است و خندان
خورشید چرخ عرفان
تابان شد و فروزان

نسیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!



آرامش جان آمد
دنیای احسان آمد
موعود ادیان آمد
خورشید تابان آمد

نسیمة شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

شد چشمِ شیعة روشن
دنیا شده است گلشن
خوش باش - ای «بنیسی»!
غمگین شده است دشمن

نسیمة شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد! و خوش آمد!
خوش آمد! و خوش آمد!



■ جلوۀ عرفان

خوش آمد نیمه شعبان! خوش آمد!
که آمد خسرو خوبان، خوش آمد!

دگر قرآن نمی ماند کناری
که آمد مجری قرآن، خوش آمد!

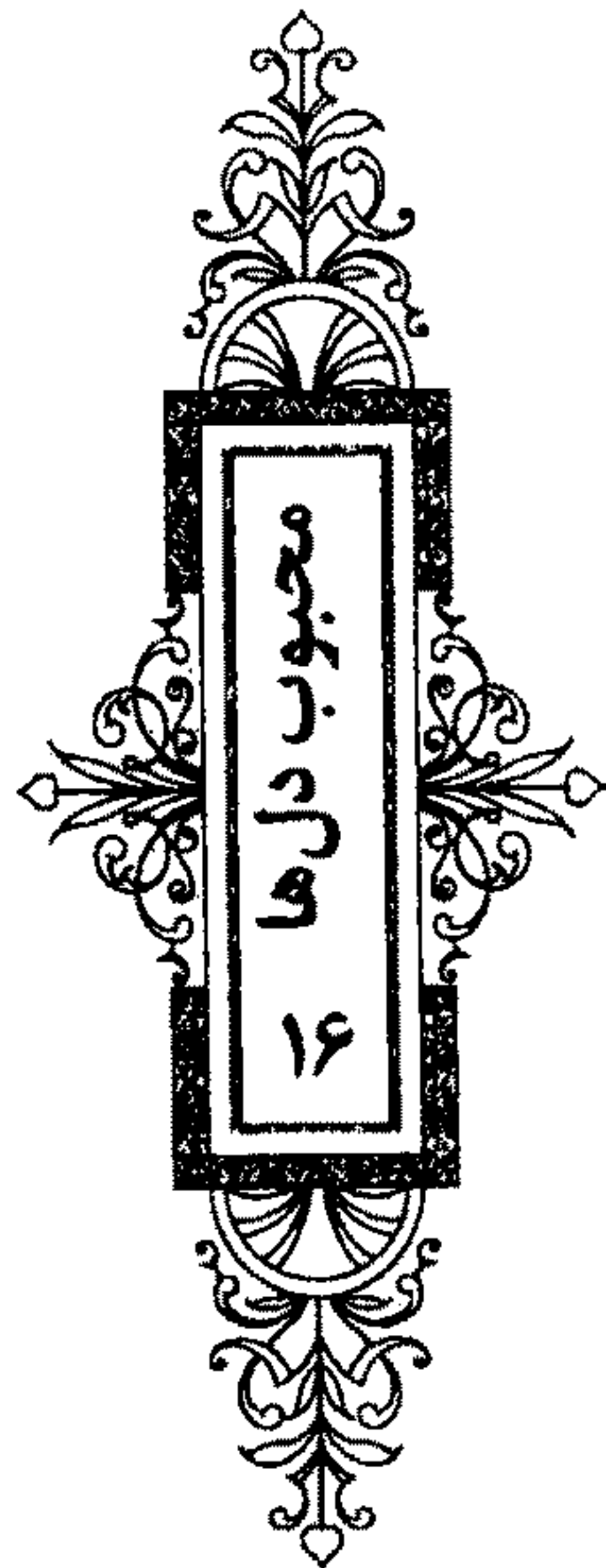
ببارد رحمت و نور و شکوفه
ز سوی خالق رحمان، خوش آمد!

به عارفها، به عاشقها بگویند
که آمد جلوۀ عرفان، خوش آمد!



به یاد ناتوانان هست مهدی
دهد بر دوستانش جان، خوش آمد!

رسد هر دم «پنیسی» را در این روز
پیام لطف از جانان، خوش آمد!



■ یوسف کنعان

به به! خوش آمد بر جهان
مولای خَلق و انس و جان!
شاهنشاه شاهان رسید
آن حجت یزدان رسید
هان! نیمه شعبان رسید

گشته چراغان شهرمان
شاداند جمع شیعیان
بر درد ما درمان رسید
بر پیکر ما جان رسید
هان! نیمه شعبان رسید



ای مؤمنان و عاشقان!
آمد امام مهربان
آن جلوه عرفان رسید
بحر دُر و مرجان رسید
هان! نیمه شعبان رسید

آمد به دنیا هادی‌ام
آن رهبر ارشادی‌ام
آن خسرو خوبان رسید
آن یوسف کنعان رسید
هان! نیمه شعبان رسید

این مژده را باد صبا
آورده است از بهر ما:
بر مؤمنان، سلطان رسید
بر شیعه، پشتیبان رسید
هان! نیمه شعبان رسید

ای شیعیان! شادان شوید
همچون مه تابان شوید



آن معدن احسان رسید
آن صاحب دوران رسید
هان! نیمه شعبان رسید

احیا کند اسلام را
برپا کند احکام را
اجرا کن قرآن رسید
آن ناسخ ادیان رسید
هان! نیمه شعبان رسید

ای «داستانی»! شاد باش
در انتظار «داد» باش
چون مظهر یزدان رسید
آن دشمن شیطان رسید
هان! نیمه شعبان رسید



■ درهای رحمت

درهای رحمت بازشد، الله، الله
باب هدایت بازشد، الله، الله
راه سعادت بازشد، الله، الله
درب شفاعت بازشد، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

دشت و بیابان یکسر، الله، الله
شهر و خیابان یکسر، الله، الله
گشته چراغان یکسر، الله، الله
از نور یزدان یکسر، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!



آن نور ایمان آمد، الله، الله
آن شاه شاهان آمد، الله، الله
آن ماه تابان آمد، الله، الله
آن روح قرآن آمد، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

شمشیر اسلام آمد، الله، الله
مَجری احکام آمد، الله، الله
روز از پی شام آمد، الله، الله
بابای ایتام آمد، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

بر شیعیان جان آمد، الله، الله
یار ضعیفان آمد، الله، الله
دشمن شیطان آمد، الله، الله
مَظهر یزدان آمد، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!



■ شادی قرآن

رسد شادی من بر آسمان‌ها
دوباره نیمه شعبان رسیده

بشارت‌داد هاتف شیعیان را:
زمان شادی قرآن رسیده

وجود اقدس مهدی زیبا
ولی و حجّت رحمان رسیده

به روح عاشقان جمع آفاق
صفا و مهر از یزدان رسیده



کنون، گاهِ چراغانی است - یاران! -
که آن نورافکن تابان رسیده

همان پوری که احمد بارها گفت
که خواهد آمد او، الآن رسیده

امام عسکری! بادا مبارک
که فرزندت، شه شاهان رسیده!

گل نرگس شکوفا گشته - آری -
زمان غصّه بر پایان رسیده

تمام مؤمنان، شادند و مسرور
رئیس مکتب عرفان رسیده

چه غم از بندگی دارد «بنیسی»؟
برایش دلبر و سلطان رسیده



■ پادشاه خوبان

امشب شده نورانی
دنیای پریشانی
شیعه شده است شادان
دل‌ها شده روحانی
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

امشب به جهان آمد
آن پادشاه خوبان
آمد ز بهشت آن گل
نازل شده است باران



امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

از نور رخس افلاک
خرم شد و روشن شد
از مقدم او گیتی
زیبا شد و گلشن شد
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

چون شد رخ او پیدا
گفتا که خداوندا!
تو خالق یکتایی
از توست همه دنیا
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

از بعد سپاس حق
بشمرد امامان را



ای کاش «بِنیسی» هم
می داد به او جان را
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است



■ مشتاق دیدار

رسان - باد صبا! - از ما سلامی
حضور دلبر و جانانه ما

بگو که شیعیان در انتظارند
بیا - ای مهدی موعود! - بازآ

همه، مشتاق دیدار تو هستیم
چرا پس می‌کنی امروز و فردا؟

قلوب شیعیان، آزرده گشته
دل اهریمنان شد سنگ خارا



بلا و فتنه، دنیا را گرفته
رهاکن شیعه را از دست اعدا

بیا تا که جهان گردد گلستان
شود گل‌های شادابی شکوفا

«پنیسی» آرزو دارد - اما! -
کند یک لحظه رویت را تماشا



■ امام مهربان

ای که هستی از تو شد زیبا! بیا
پادشاهها! یوسف زهرا! بیا

چشم شیعه انتظارت می‌کشد
تا مگر شادان شود دل‌ها، بیا

تو امیری، شیعه می‌باشد سپاه
ای امام مهربان ما! بیا

سینه‌ها از هجر تو گردیده تنگ
ای که باشد سینه‌ات سینا! بیا

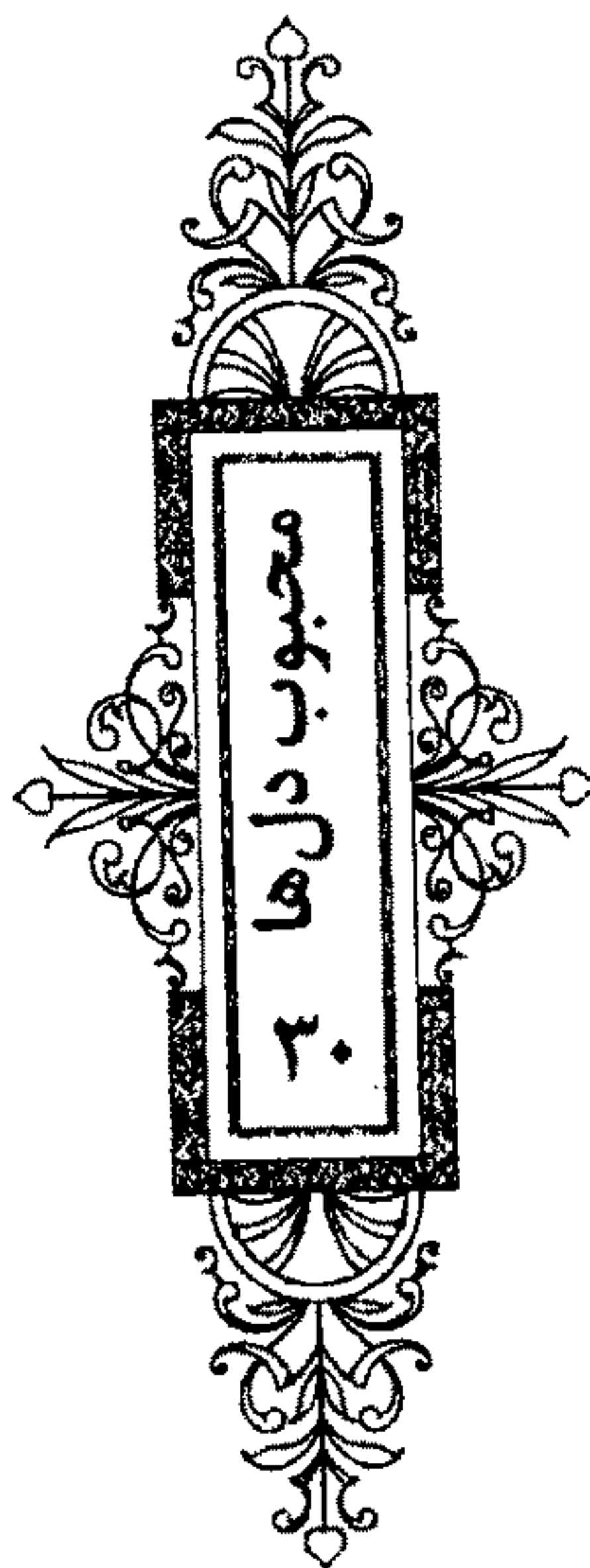


مشکلات ما شده افزون ز پیش
رافع سختی و مشکل‌ها! بیا

بین این مردم بمانده شیعه‌ات
بی‌کس و بی‌یار و بس تنها، بیا

غیر تو زیبنده ارشاد نیست
تا کنی ارشاد این دنیا، بیا

«داستانی»، خسته و نالان شده
ای شِفا‌ی دردها! مولا! بیا



■ مسیحانفَس

ای مسیحانفَس شیعه! بیا
ای تو فریادرس شیعه! بیا

ما، همه، دیده به ره دوخته‌ایم
از غم دوری تو سوخته‌ایم

در حضورت همه خندان گردیم
تالی بودر و سلمان گردیم

از دل و جان، همه خوشحال شویم
وز بدِ فعل، سبکبال شویم



رو به درگاه خداوند کریم
دم به دم کرده و گویم که رحیم!

ای خدایی که به من جان دادی!
خواستم آنچه ز تو، آن دادی

از تو خواهم که مرا شاد کنی
هر دو گیتی به من امداد کنی

سوی تو با دل شادان آیم
همره آن مه تابان آیم

مه تابانِ زمانم مهدی است
«داستانی»! دو جهانم مهدی است



■ کِشْتی نجات

دلَم تنگ است بهر دیدن تو
امام مهربان! جانم فدایت!

تو کی ظاهر شوی از پشت پرده؟
که تا آییم از بهر زیارت

هدایت را به دستت داده یزدان
چنین گفته است قرآن و روایت

تو کِشْتی نجات شیعیانی
رسد بر مؤمنان از تو حمایت



ریاضت می‌کشیم از بهر دیدار
که مهرت، از جهان ما را کفایت

بیا تا باغ دین، سرسبز گردد
تویی فرزند زهرا و ولایت

زمین و آسمان در انتظارند
که برپاگردد از امرت عدالت

گرامت کن: ز چهره، پرده بردار
بکن هر لحظه بر شیعه عنایت

گل زهرا! «پنیسی» از تو خواهد
که در محشر گنی او را شفاعت



■ آفتاب هستی

ای «بنیسی»! غم مخور، دنیا گلستان می شود
آفتاب عالم امکان، نمایان می شود

چون بگیرد پرده از چهرِ دل آرا آفتاب
آسمان قلب شایعه، نورباران می شود

با ظهور حضرت مهدی، ز لطف کردگار
نعمت حق، گونه گون، هر جا فراوان می شود

ریشه جهل و تهیدستی برآرد از زمین
هر کسی بخشنده گردد، صاحب احسان می شود



ذره‌ای جور و غم و محنت نمی‌ماند دگر
بنده و مولا به نزد یار، یکسان می‌شود

بوده یک سلمان به عصر احمد مرسل، ولی
در زمان مهدی‌اش هر بنده، سلمان می‌شود

غصه‌ها را از میان بردارد از فیض حضور
هر دلی یابد صفا، دل‌ها درخشان می‌شود

آن زمان، اسلام دنیا را فراگیرد به نور
جز تشیع، جمله مکتب‌ها پریشان می‌شود

می‌کند «اسلام ینعلو» را «و لایغلی علیّه»
آشکارا در جهان، خورشید تابان می‌شود

عاشقان بر وجد آیند، عارفان شادان شوند
معرفت، هر جای عالم، پرتوافشان می‌شود

ای «بنیسی»! هر چه گفتی، می‌شود از لطف یار
از قدومش عالم خاکی، گلستان می‌شود



■ عِطْرِ نَوْبِهَارِ

در خانه خود نشسته تنها
امید من آن که یار آید

از نسل بتول، شیعیان را
بخشنده اعتبار آید

پایان برسد گه زمستان
عِطْرِ خَوْشِ نَوْبِهَارِ آید

سرشار ز عشق می شود دل
هر خار به گل، کنار آید



نعمت، همه جا شود فراوان
چون گل به شکوفه زار آید

چون پرتو او به جلوه آید
موسیقی صفتی به کار آید

حق آید و نور و عشق و عرفان
آرام دل و قرار آید

شاد است دل «بنیسی» آن روز
چون صاحب ذوالفقار آید



■ گل خوشبو

گل خوشبوی جهان کی آید؟
آن کہ از ماست نہان، کی آید؟

روح ما خستہ شد از دوری او
تا دمد روح و روان، کی آید؟

از رہ لطف و گرم، بر شیعہ
کی دہد برگ امان؟ کی آید؟

ما ضعیفیم و حقیریم و فقیر
بر تنِ دوست، توان کی آید؟



او نشان از همه خوبی‌هاست
شادی خسته‌دلان کی آید؟

روز و شب، ذکر «بنیسی» این است:
گل خوشبوی جهان کی آید؟



■ مهدی موعود

نشسته در رهگذر انتظار
این دل من تا که بیاید بهار

ما، همه، پربسته و دلخسته‌ایم
سخت به ما می‌گذرد روزگار

شیعه، عزیز است ز الطاف تو
عزت ایمان ز تو شد پایدار

شیعه کند طاعت یزدان و، هست
معتقد پیمبران کبار



اولشان حضرت «آدم» بود
پنج اولوالعزم، همه تاجدار

آخرشان «احمد» یکتاستی
بعد از او هست وصی هشت و چار

اول «علی»، آخرشان «مهدی» است
دین خدا ز این دو گرفت اعتبار

باور شیعه است که در ملک حق
«مهدی موعود» بود شهریار

بارالها! به حق پنج تن
کن فرج حضرت او برقرار

تا کند اصلاح جهان را به عدل
دین شود از همت او استوار

چشم به راه است دل «بنیسی»
تا که فداشود به پای نگار



■ اِکسیرِ بینایی

گر تو را بینم، - چو گل - و امی شوم
غنچه‌ای هستم، شکوفامی شوم

غیر یاد و نام تو ما را مبادا!
چون به نام تو توانا می شوم

پیروم، وز یاد تو غافل نیّم
چون که با یاد تو برنا می شوم

سختی ار آید به من از هر طرف
چون کنم یادت، شکیبامی شوم



دوست دارم - پادشاه دل! - تو را
قطره هستم، با تو دریا می شوم

دل به تو دادم که دلدارم شوی
من به لطف تو دل آرا می شوم

ای که تو زیباتری از هر گلی!
من به دیدار تو زیبا می شوم

دیده حقیقین به تو داده خدا
من به اکسیر تو بینا می شوم

گر زمانی دور از یادت شوم
می کنم احساس: تنها می شوم

مهدیا! در خواب من آی و بگو
کی تو را محو تماشا می شوم

گر بیاید دوست با اذن خدا
چون «بنیسی»، محفل آرا می شوم



■ سفرهٔ دل

من تو را یک روز پیدامی‌کنم
سفرهٔ دل پیش تو وامی‌کنم

هر چه دارم در بساط زندگی
یکسره در راهت اهدامی‌کنم

پادشاه مهربان قلب من!
جان خود با عشق سوذامی‌کنم

مهر تو خورشید عاشق‌آفرین
عشق را با عشق معنامی‌کنم!



گفته‌ای: «چون باغ دین گردد خزان
چون بهار، آن را شکوفامی‌کنم»

ای امام نازنین! باز آ که من
دیده را از شوق، دریا می‌کنم

سایهات را از سر من برمگیر
در فراق تو «خدایا» می‌کنم

هستی‌ام با دادای عشق تو!
آنچه دارم، بر تو اعطامی‌کنم

نور سوزش را به جان من بتاب
طور دل را از تو سینا می‌کنم

آفتاب من! ظهور حضرتت
از خدای خود تقاضامی‌کنم

هر چه گویی، آن کنم - روحی فداک! -
کی من از ایثار پروامی‌کنم؟



درد من درمان شود گویی اگر
«من، پنیسی» را مداوامی کنم»



■ آستان یار

در ظهور حضرت صاحب زمان
باب رحمت بازگردد بر جهان

هر کجای این جهان، زیبا شود
نور بارد بر زمین از آسمان

چشمه مهر خدا آید به جوش
روز خوش بینند هر جا مؤمنان

آستان یار، گلباران شود
بین گل‌ها هر کسی گوید اذان



هر کسی بر حقّ خود، راضی شود
می رود ظلم و عداوت از میان

شیعیان را عزّت و شوکت دهد
صاحب عزّت، خدای مهربان

این جهان گردد بهشتی بی نظیر
هر گلی خندد به روی مردمان

شاخه گل چیند «بنیسی» دم به دم
تا دهد بر حضرت صاحب زمان



■ سلیمان زمان

ای سلیمان زمان! یابن الحسن!
پادشاه انس و جان! یابن الحسن!

تو عنایت می‌کنی بر خلق حق
آشکارا و نهان - یابن الحسن! -

عشق تو در قلبها جا کرده است
بس که هستی مهربان - یابن الحسن! -

عاشقان در انتظار دیدنت
اشکشان گشته روان - یابن الحسن! -



دلبر! از پرده غیبت درآ
تا تو را بینم عیان - یابن الحسن! -

در فراق غم فرود آید به ما
از همه سوی جهان - یابن الحسن! -

ظالمان، تکیه به قدرت کرده‌اند
شد نصیب ما زیان - یابن الحسن! -

از برای روز مشکل، روز حشر
از تو می‌خواهیم امان - یابن الحسن! -

دست‌های «داستانی» را بگیر
کم کند آه و فغان - یابن الحسن! -



■ یاور مستضعفین

مهربانا! روی گل، شب‌نم نشست
تا که از غیبت در آیی - نازنین! -

می شکوفد هر گلی در عصر تو
وَه، چه زیبا می شود روی زمین!

من یقین دارم که در گاهِ ظهور
می رسد بر اوج خود ایمان و دین

شیعیان، آن روز می گردند شاد
کافران و ظالمان اندوهگین



از شرافت، خاک می‌بالد به خویش
چون تو را بیند به روی خود مکین

هر ادیبی از تو خواهدگفت نیک
- ای که هستی یاور مستضعفین! -

این کلام از هر دهان آید برون:
آفرین بر تو - «بنیسی»! - آفرین



■ گاهِ ظهور

ای که روشن می شود دل ها ز تو!
ای که تابان می شود هر جا ز تو!

روز و شب در فکر و یادت بوده ایم
گشته است دل های ما شیدا ز تو

عشق و نور و مهربانی و صفا
می شود در هر کجا پیدا ز تو

عالمی محو رخ زیبای توست
جلوه زیبارخان، زیبا ز تو



گل به یاد تو شکوفامی شود
بلبلان را ناله و غوغا ز تو

عشق تو در جان هر کس جاگرفت
می شود دلدار و دل آرا ز تو

بس بشارت در اشارت های توست
سر ز عشاق تو و، ایما ز تو

مردم ایران، تو را قربانی اند
عید این مردم شود اضحی ز تو

ای به قربان تو بادا جان ما!
هستی و دار و ندار ما ز تو

حکم قرآن را تو اجرامی کنی
مکتب شیعه شود احیا ز تو

عالمان دین حق را پیرویم
چون که گردد حکمها القا ز تو



می‌سراییم از برایت شعرها
شعر از من، سیدی! امضا ز تو

قطره‌ای باشد «پنیسی» - دلبر! -
می‌برد ره جانب دریا ز تو



■ سلیمان زمان

نوای بلبلان، فریاد گل‌ها
- نگارا! - شد بلند از دوری تو

عزیز فاطمه! هر شیعه گشته
به غم‌ها مبتلا از دوری تو

شده جهل و فساد و ظلم و عصیان
رئیس و پیشوا از دوری تو

تبهکاران، جهان را برگرفتند
به سر، با ادعا از دوری تو



شده خسته - امام مهربانم! -
دل اهل و لا از دوری تو

به کنج خانه‌ها در انزوایند
تمام اولیا از دوری تو

«پنپسی» از غمت نالید و گفتا:
«شدم من بینوا از دوری تو»



■ حضور حضرت مهدی

صبا! از من سلامی بر حضور حضرت مهدی
به جای من تماشاکن به نور حضرت مهدی

بگو از قول ما او را که شیعه، ناتوان گشته
چه گردد گرفتد بر ما عبور حضرت مهدی؟

بؤد هجرش گران بر ما، نباشد طاقتی دل را
خوشا آن کس که می باشد صبور حضرت مهدی!

تمام آرزوی ما بؤد دیدار روی او
خداوندا! فتد بر ما مرور حضرت مهدی؟



بدیدم در شبی خوابی که با شادی و آگاهی
شدم وارد به آرامی حضور حضرت مهدی

بهشتی بود و رودی و هزاران غنچه رنگین
که دیدم جلوه حق را به طور حضرت مهدی

خداوندا! «بنیسی» را به بیداری رسان بر او
مگر در جان خود بیند سرور حضرت مهدی



■ زینت عرش

زینت عرش خدا! حجت یزدان! مهدی!
شهریار دو جهان! یوسف کنعان! مهدی!

همگان منتظرند، از پس پرده به درآ
تا شود روی جهان از تو درخشان - مهدی!

مؤمنان چشم به راهند، تو را می طلبند
که تویی گمشده هر چه مسلمان - مهدی!

روز و شب در همه جا گریه کنم، ناله کنم
تا بیایی و بیابم سر و سامان - مهدی!



جان ما خسته شده از غم ایام، بیا
جان به قربان تو - ای خسرو خوبان! مهدی! -

«داستانی» - به خدا - عاشق رخسار تو است
ثبت کن نام ورا در صف یاران - مهدی! -



■ اشک شوق

تا چند عاشقانت با اشک و آه؟ تا کی؟
عمری به جستجویت پویای راه؟ تا کی؟

جمعی به خلوت آیند تا اشک شوق ریزند
جمعی در این میانه در اشتباه تا کی؟

باشد سرود شیعه «عَجَلٌ عَلَيَّ ظَهْوِرِكِ»
تا بامداد نالند از شامگاه تا کی؟

ای هادی زمانه! کی می شود بیایی؟
تا چند دیده بانان دیده به راه؟ تا کی؟



خلقی در انتظارت عمری نشسته تا چند؟
با اشکِ همنشین گاه، با گریه گاه تا کی؟

یاران ز یاد رویت جانی دوباره گیرند
گویند عاشقانت «روحی فدا» تا کی؟

ای دادخواه شیعه! دل‌ها در انتظارند
تا کی فتد به تأخیر این دادگاه؟ تا کی؟

چشم من «بنیسی» تا چند گوهرافشان؟
تا کی دریغ‌ورزی از یک نگاه؟ تا کی؟



■ نور خدا

بیا - ای مهربان! - کن مهربانی
برای مؤمنان تا می توانی

بیا که شیعیان در انتظارند
بیا تا خود بیاید شادمانی

بیا، ما را به حق کن رهنمایی
که راه دین او را راهبانی

بیا و گو سخن با شیعه خویش
به آهنگ خوش و شیرین زبانی



بیا تا پیروانت جان بگیرند
ز گفتارت که تو صاحب‌زمانی

بیا - ای چشمهٔ انوار رخشان! -
که از نور خدای لامکانی

بیا - ای حافظ دین خداوندا -
که تو شمع جمال شاه‌دانی

بیا - ای زهرهٔ یکتای زهرا! -
که زیباتر ز ماه آسمانی

بیا - ای صاحب عصر و جهان‌ها! -
در این دوران، نگهدار جهانی

ز نامت نیست نامی ماندنی‌تر
بود عشق تو عشق جاودانی

بیا که «داستانی» از تو خواهد
نگاهی در کمال مهربانی



■ نور آسمانی

ای نور آسمانی! ای روح جاودانی!
تا کی به پشت پرده در انتظار مانی؟

ای صاحب زمانه! عَجَلْ عَلَيَّ ظَهْرِي
خسته شدند جانها، سخت است زندگانی

ای جلوه عدالت! عالم در انتظار است
دوران تازه خواند ما را به میهمانی

کی می رسی به داد و فریاد ما، ضعیفان،
- ای حجت الهی! ای میر آرمانی! -



ما آرزوی وصل و اشراق نور داریم
خوش آن که مهر ما را در دل، تو پرورانی!

ای شادی دل ما! ما پیرو تو هستیم
حتماً تو هم همیشه در فکر شیعیانی

باشند شیعیانت گل‌هایی از وجودت
تو می‌کنی ز شیعه هر لحظه پاسبانی

روزی گرم‌نمایی، وز پشت پرده آیی
آن‌گاه هست گاه شادی و شادمانی

این شعر را سرودم، گفتا شبی سروشم:
«آید ز راه دلدار، خوش باش - داستانی!»

گویم من «بنیسی» در جمع عاشقانت:
«آید امام دل‌ها، آن یار جاودانی»



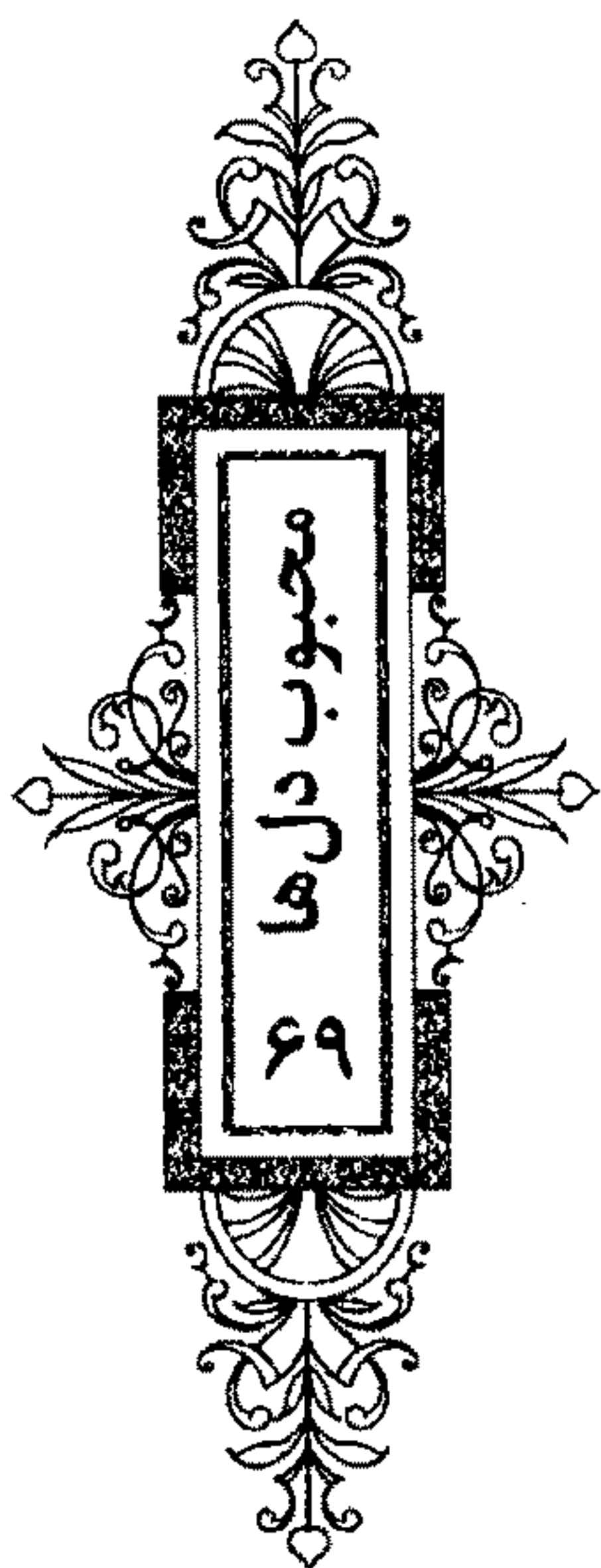
■ شکوفایی گل‌ها

ای که گل‌ها را شکوفامی‌کنی!
مردمان را خوب و زیبا می‌کنی

شیعیان و مؤمنان را بر خودت
واله و حیران و شیدا می‌کنی

عاشقت را که حقیقت‌پیشه است
با عنایت، شخص دانا می‌کنی

هر فقیری را که آید بر درت
لطف بر او کرده، دارا می‌کنی



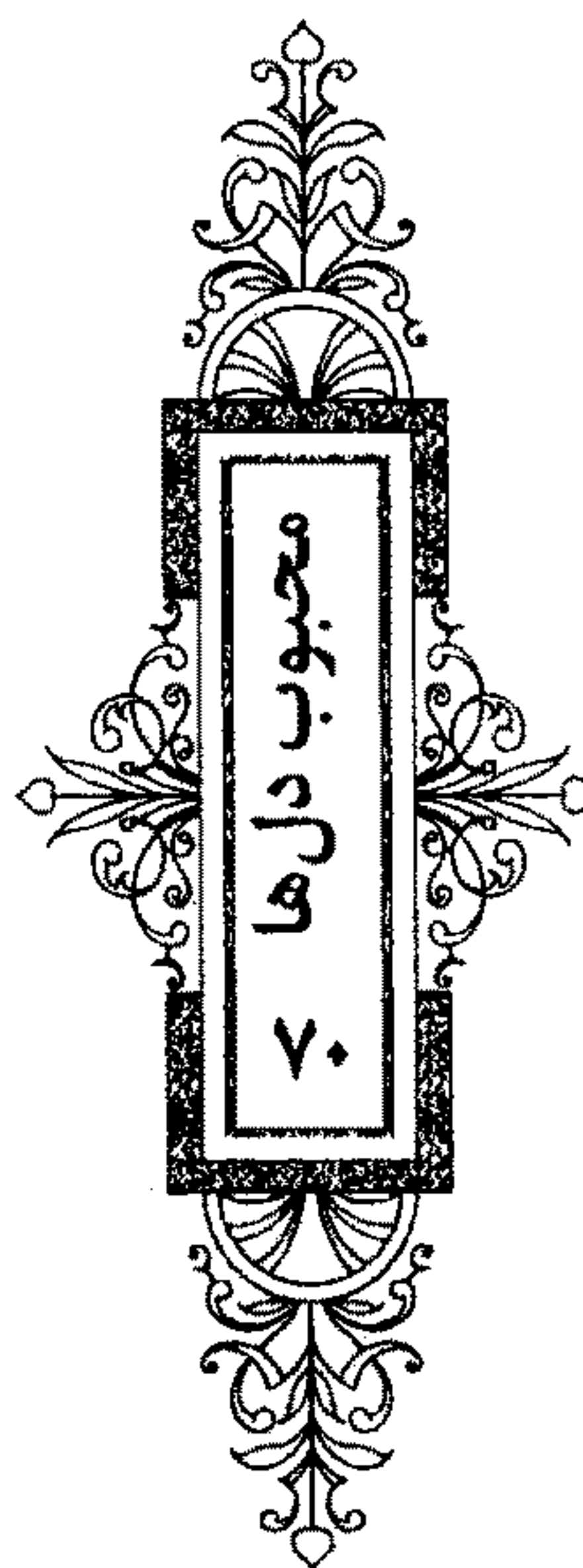
گر کسی خواهد ز فیض تو مدد
- دلبر! - او را توانا می‌کنی

هر دل پژمرده را گاهِ ظهور
من یقین دارم که خضرا می‌کنی

تلخی هجران گنی شیرین به وصل
زندگی را همچو حلوا می‌کنی

دوستانی را که رحلت کرده‌اند
با دم خود، باز احیای کنی

«داستانی» را بری بر جنتت
- ای که گل‌ها را شکوفای کنی! -



■ منظر زیبا

ای منظر زیبای زمان! گاه نگاهی
ای لطف خدای دو جهان! گاه نگاهی

ای آن که وکیلی ز خدا بر همه الطاف!
خوش باد که باشی به میان، گاه نگاهی

دلخسته بود شیعه، بیا - ای گل زهرا! -
تا از تو بگیریم توان، گاه نگاهی

بنشسته دل شیعه به راهت که بیایی
هر چشم به سویت نگران، گاه نگاهی



اغیار، همه، شاد ز هجران تو هستند
یاران، همه، در آه و فغان، گاه نگاهی

ای آن که تماشای تو فردوس برین است!
در خلقت تو هست چنان، گاه نگاهی

ای آن که بری سوی چنان پیرو خود را
بر شیعه کفیلی و ضمان، گاه نگاهی

از دوری تو بغض، گرفته است گلویم
اشکم شده بر چهره روان، گاه نگاهی

جانا! به فدای نگه گوشه چشمت!
بخشم به نگاهت دل و جان، گاه نگاهی

ای آن که «بنیسی» شده مفتون رخ تو!
ای یوسف زهرای جوان! گاه نگاهی



■ باغبان دین

سلامم بر تو - ای نور خدایی! -
یقین دارم که تو در فکر مایی

ولّی اللّٰه اعظم در جهانی
امام و رهنما و پیشوایی

کنی بر کار ما هر دم نظاره
به هر سختی، تو ما را رهگشایی

برای شادی قلب محبّان
چه می‌گردد که از غیبت درآیی؟

تمام مؤمنان، چشم‌انتظارند
جهان بی تو شده ظلمت‌سرای

ظهورت مایه عشق است، آری
نمانده در میان مهر و وفایی

خزان بگرفته برگ و بال ما را
ز غم‌ها ده دل ما را رهایی

دل ما خسته گشته - مهربانا! -
کجایی - باغبان دین! -؟ کجایی؟

اگر آیی، «بنیسی» در مجالس
به وصف تو کند نغمه‌سرای



■ پادشاه عادل

بیا - ای خسرو و سالار عالم! -
بیا - ای بهترین فرزند آدم! -
بیا تا آفتاب شادی آید
بیا، بر زندگی جان ده دمادم

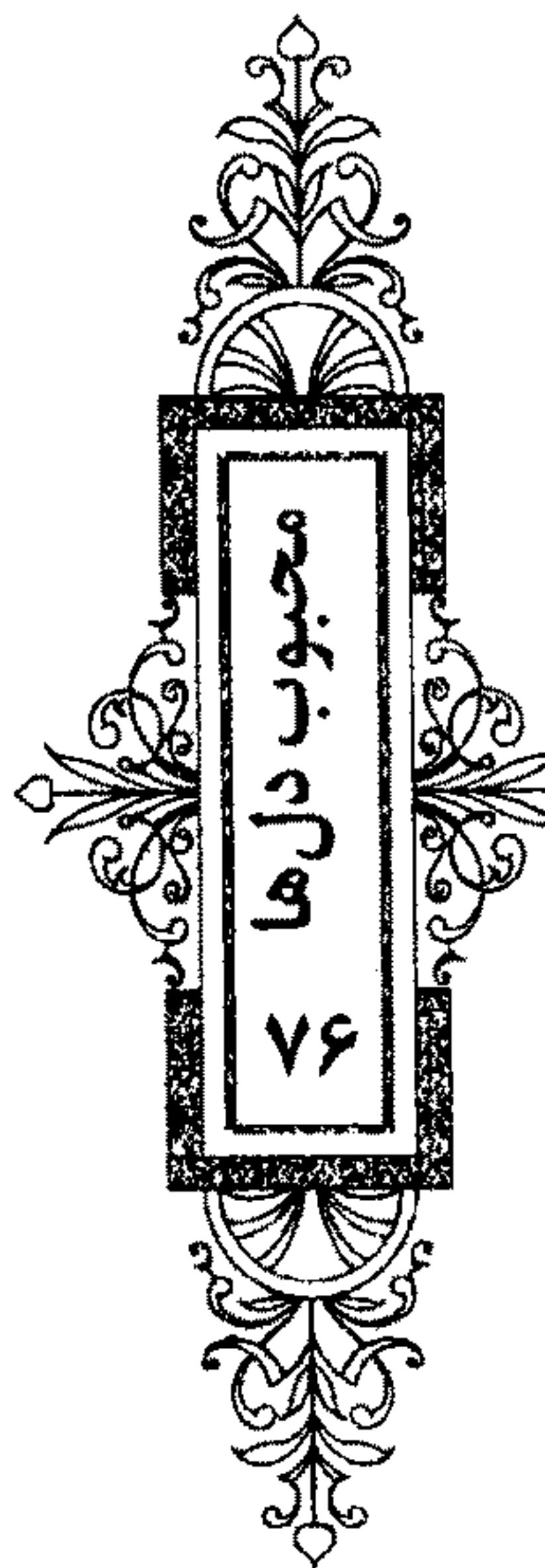
بیا تا با تو ما دلشاد باشیم
ز دست غصّه‌ها آزاد باشیم
بیا تا در حضورت - ای یگانه! -
به سوی حق رویم و شاد باشیم

بیا - ای شهریارِ ملکِ امکان! -
بیا تا جان بگیرد از تو ایمان
بیا که شیعیان، چشم‌انتظارند
بیا، قرآن برای شیعه‌ات خوان

بیا، طاغوتیان را ریشه‌کن کن
بیا، هر جای عالم را چمن کن
بیا تا در بغل بگیریم جان را
بیا - ای جان! - به پیش ما وطن کن

بیا و آبرو ده شیعیان را
بیا، از عدل پُرکن این جهان را
بیا که چون گلِ پژمرده گشتیم
بهار من! بیا و بر خزان را

بیا تا درد دل با تو بگویم
بیا تا راه حق را از تو جویم
بیا - ای یادگار اهل عصمت! -
بیا، عطر نبی را از تو بوییم



بیا، نام «علی» را زنده گردان
بیا، طاغوتیان را بنده گردان
بیا که دوستان، افسرده گشتند
به گیتی، شیعه را پاینده گردان

بیا و قبر «زهرا» را عیان کن
نشان عالمی آن بی نشان کن
بیا تا آسمان، باران ببخشد
دل خود را برایم مهربان کن

بیا - ای مرهم درد دل ما! -
بیا - ای مهر تو اندر گل ما! -
بیا که شیعیانت خسته گشتند
بیا - ای پادشاه عادل ما! -

بیا، جان‌های ما گردد فدایت!
وَجُود ما فدای خاک پایت!
بیا تا آرزوی من برآید
«بنیسی» جان دهد - جاننا! - برایت

■ حجت یکتا

ای سرور شیعیان!
پادشه انس و جان!
حضرت صاحب زمان!
کن رخ خود را عیان

سخت بود انتظار
اشک شده بی قرار
بیا که آید بهار
گیر به کف ذوالفقار



ما به تو دل بسته‌ایم
از همگان رسته‌ایم
ز هجر تو خسته‌ایم
چون دل بشکسته‌ایم

يَا مُعِزَّ الْأَوْلِيَا!
يَا مُذِلَّ الْأَشْقِيَا!
ای امام اتقیا!
جان بابایت بیا

نور چشم ما تویی
بر همه، مولا تویی
رهبر روی زمین
حجّت یکتا تویی

خسرو خوبان! بیا
حامی قرآن! بیا
جلوه ایمان! بیا
بر «بنیسی» جان! بیا



■ معدن مهر

ای معدن مهر و صفا!
ای جانشین انبیا!
ای آخرین اوصیا!
یابن الحسن! یابن الحسن!

ای از غمت فریاد ما!
بـنـگـر دـل نـاـشـاد ما
آقا! برس بر داد ما
یابن الحسن! یابن الحسن!



ای مَهْدی موعود ما!
ای مقصد و مقصود ما!
آیا شوی مشهود ما؟
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای مَظْهر دادار ما!
فرمانده و سردار ما!
آگاهی از اسرار ما
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای ناظر اعمال ما!
دلسوز بر احوال ما!
رحمی بکن بر حال ما
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای وارث حیدر! بیا
ای پور پیغمبر! بیا
ای شیعه را دلبر! بیا
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

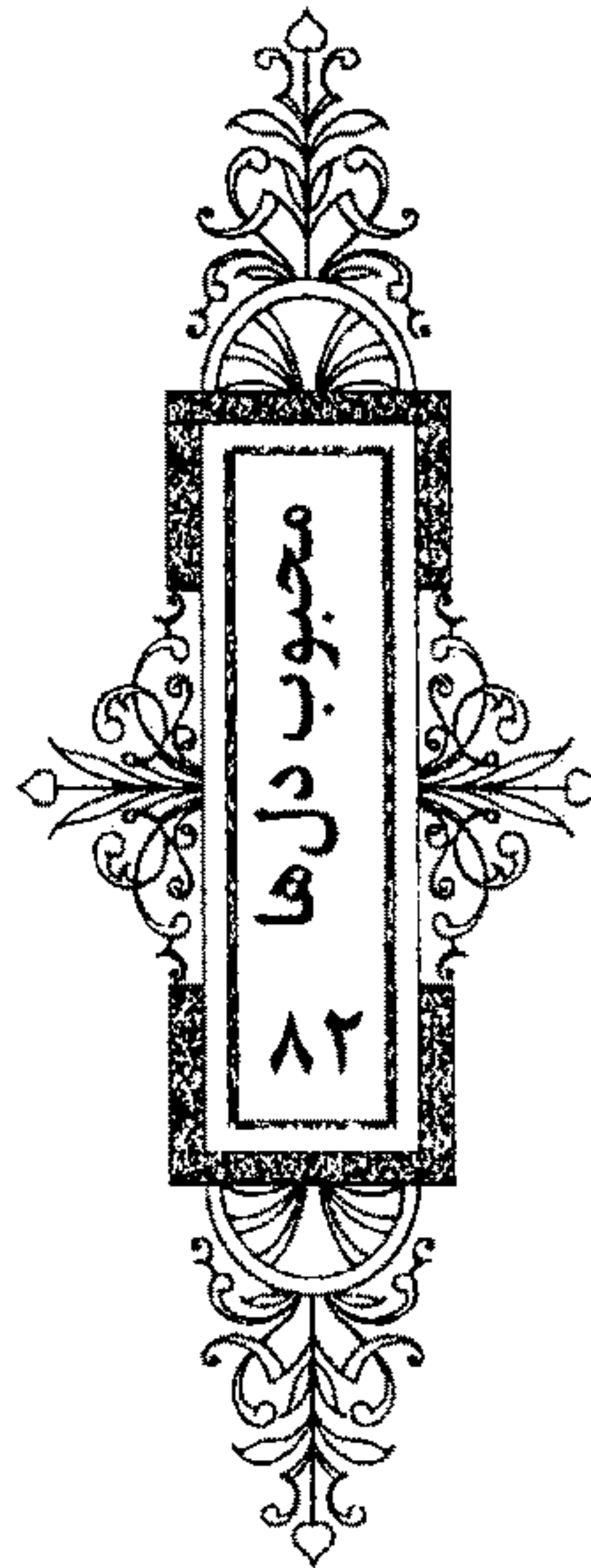


ای که زمان دولتت
خوبی رسد بر ملتت!
یاری رسان بر امتت
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

هم در سفر، هم در حضر
بر حال شیعه کن نظر
ما منتظر، تو منتظر
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

چشم انتظارم هر سحر
- ای حجت ثانی عشر! -
اندر صدف تا کی گهر؟
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای صاحب خیر کثیر!
گشته است دشمن بس شریر
دستان شیعه را بگیر
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

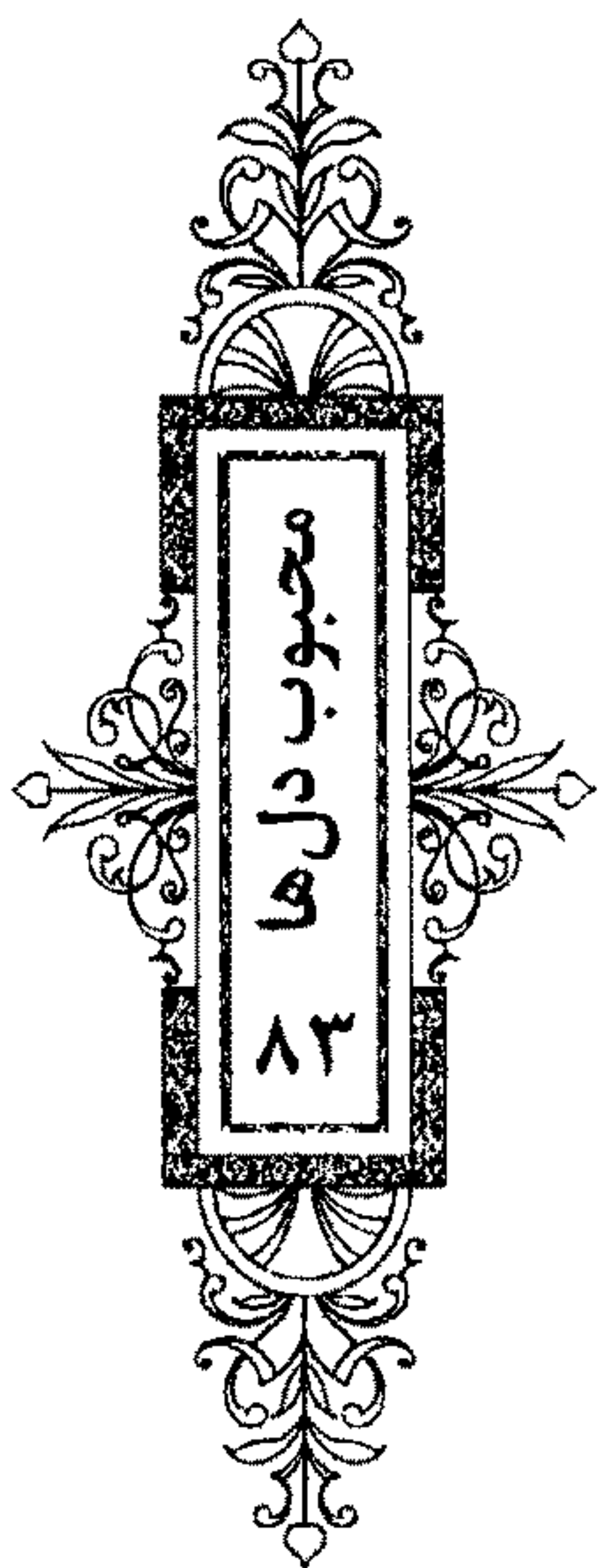


ای نور چشمان رسول!
فرزند دل‌بند بتول!
کن خواهش ما را قبول
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

از ما درود، از ما سلام
بر آخرین قائم مقام
از دشمنان گیر انتقام
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای شهریار و ای امام
ای رهبر عالی مقام!
کی می‌کنی رو در قیام؟
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

شمعِ و، ما پروانه‌ایم
با مهر تو هم‌خانه‌ایم
ما خسته و دیوانه‌ایم
یا بن الحسن! یا بن الحسن!



ای پادشاه مهربان!
ای مایه صلح و امان!
در جسم ما روح و روان!
یا بن الحسن!

ای شهریار انس و جان!
از دست های ظالمان
ما را رهان، ما را رهان
یا بن الحسن!

ای حجت! ای صاحب زمان!
پشت و پناه شیعیان!
کن دوستان را شادمان
یا بن الحسن!

آقا! بیا، ارشاد کن
دل های ما را شاد کن
هر گوشه را آباد کن
یا بن الحسن!



ای حجت حق در زمین!
بر شیعیان هستی مُعین
بر روح تو باد آفرین
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای نور چشم فاطمه!
ما را گرفتہ و اہمہ
بر ظلم ہا دہ خاتمہ
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

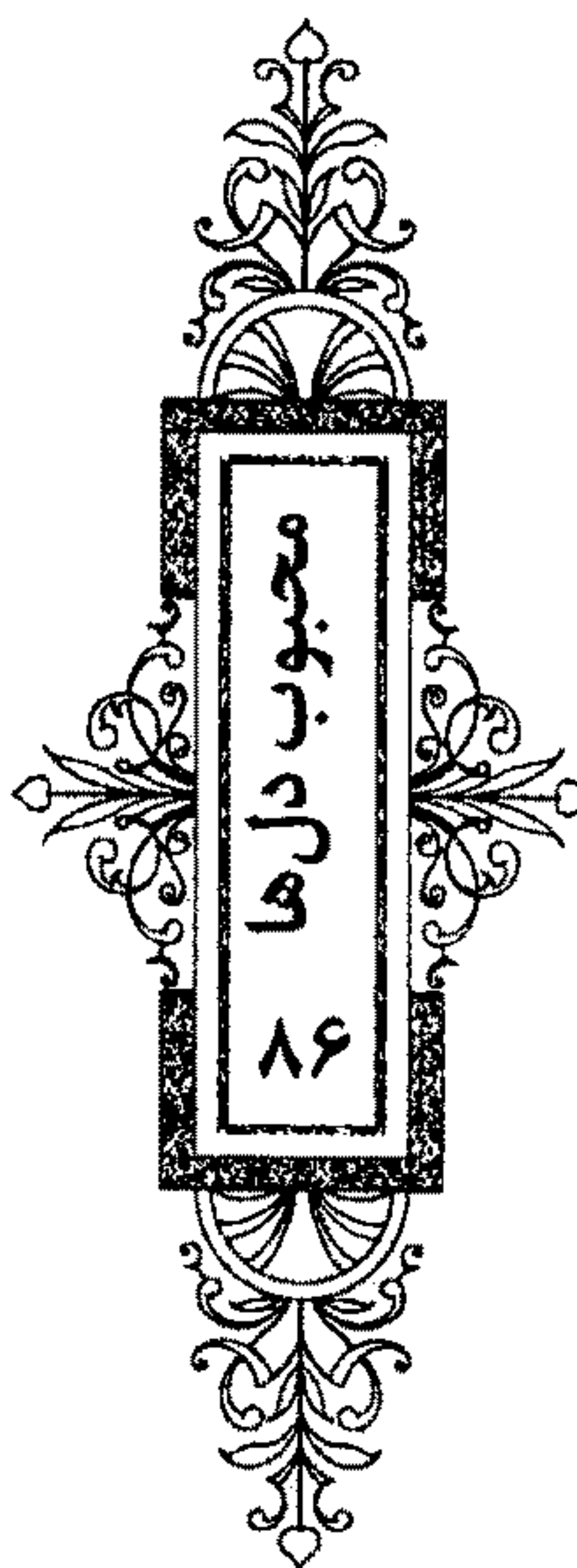
ای یادگار عسکری!
از دلبران دل می بری
بر شیعیانت یاوری
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

بر انس و جان، سلطان تویی
بر دردہا درمان تویی
مولایی و، جانان تویی
یا بن الحسن! یا بن الحسن!



بر شیعیان، سرور تویی
از هر کسی بهتر تویی
نور دل حیدر تویی
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

کن بر «بنیسی» یک نگاه
او بر تو آورده پناه
هر روز و شب، چشمش به راه
یا بن الحسن! یا بن الحسن!



■ چشمهٔ آب حیات

ای حجت روی زمین! ای مَحییِ احکام دین!
بر تو روا حقّ الیقین، آقا! بیا، مولا! بیا

ای حجت و نور خدا! فرزند پاک مصطفی!
نور دو چشم مرتضی! آقا! بیا، مولا! بیا

ای چشمهٔ آب حیات! ای کِشتی و باب نجات!
بر شیعیان کن التفات، آقا! بیا، مولا! بیا

ای پادشاهان را تو شاه! ای بندگان را تو پناه!
بر ما بکن هر دم نگاه، آقا! بیا، مولا! بیا



ای پیشوای انس و جان! ای رهگشای شیعیان!
ای مؤمنان را روح و جان! آقا! بیا، مولا! بیا

ای عاشقان را رونما! ای عارفان را رهنما!
لطفی بکن بر حال ما! آقا! بیا، مولا! بیا

ای «داستانی» را امام! او بنده، تو عالی‌مقام
گوید تو را هر صبح و شام: «آقا! بیا، مولا! بیا»



■ نسل احمد

از نسل احمد، مهدی می آید
تا که جهان را روشن نماید
بر شیعیان گو: خوشحال باشید
در روز جمعه، آن مه در آید
مهدی می آید، مهدی می آید

مهدی ز نسل پیغمبر ماست
از صلب حیدر، فرزند زهراست
مولای ما در دنیا و عقباست
این جمله را ما گوئیم و زیباست:
مهدی می آید، مهدی می آید



آن‌گه «پنِیسی» لب می‌گشاید
در نزد حضرت، شعری سرایید
غم‌های خود را از دل زداید
هر لحظه گوید: «مهدی می‌آید»
مهدی می‌آید، مهدی می‌آید



■ آفتاب دادگر

ای حجّت ثانی عشر!
ای برترین فرد بشر!

در قلب ما نامت بود
شیرین تر از قند و شکر

با یاد تو شادی کنیم
هم در سفر، هم در حضر

جانا! دعایت می کنیم
هر لحظه، هر شام و سحر
یا بن الحسن! یا بن الحسن!

ای پادشاه مهربان!
ای آفتاب دادگر!

ما را ز خواری و ارهان
دل‌ها شده خون سربه‌سر

با گوشه چشمت بکن
ما را دو گیتی مفتخر

که قلب ما از هجر تو
گشته - چو آتش - شعله‌ور
یابن الحسن! یابن الحسن!

ای مهدی زهرا! بیا
افتاده مادر پشت در

«محسن» صدامی زد: «پدر!
بر مادر من کن نظر



من طعمه آتش شدم
گشتم شهید این شرر»

از قول زهرا ما به تو
گوییم: «عجل - ای پسر! -
یا بن الحسن! یا بن الحسن!



■ پور نبی

ای که جا در دل هر عاشق شیدا داری!
ای که سیمای دل آرا و فریبا داری!
ای که زیبایی و خوبی، همه، یک جا داری!
چه به جا هست بگویم که تماشا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

تو که طاووس بهشتی و بسی زیبایی
فطرت توست خدایی، به همه مولایی
تو بلیغی، تو فصیحی، تو عجب شیوایی!
در دل شیعه و مردان خدا جاداری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری



حجت خوب خدایی به همه موجودات
حافظ دینی و، مذهب ز تو گردد اثبات
شیعیان را تو پناهی و امان در عرصات
ای عجب از تو که بس جانِ شکیبا داری!
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

نور تو در همه آفاق، بسی تابان است
مهر تو در همه جان‌ها - چو رخت - رخشان است
لطف تو رحمتی از مرحمت رحمان است
این همه فضل گرانمایه ز یکتا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

تویی آن «مهدی موعود» خدای ازلی
تو مراد کُتبی و رسل لم یزلی
تو همان پور نبی هستی و فرزند علی
تو نشانی به رخ از حضرت زهرا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

«داستانی» به تو دل بسته و ایمان دارد
عشق دیدار تو را در دل سوزان دارد



شعرگوید به تو تا در بدنش جان دارد
دم به دم، لطف و عنایت به احبّا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

